

## چراغ نهم - سخن پاور! که پیرنگ است پیرنگ

در مقاله قبل گفتیم - برخلاف آنچه سردمداران لیبرالیزم و سکولاریزم، و طرفداران جدایی دین و سیاست از ما می خواهند - اساساً بی معناست که از کسی بخواهیم تا هنگام روبرو شدن با دگراندیشان و مخالفان فکری خود، بر پایه چیزی به جز باورها و اعتقاداتش، تصمیم گیری کند. چون هر کس به ناچار، همیشه کاری را می کند که فکر می کند صحیح تر و بهتر است و بیش از هر کار دیگری او را به سعادتش نزدیک می سازد؛ و این یعنی داشتن باورهایی از جنس جهان بینی، ولو به شکل پنهان؛ و داشتن تعریفی از سعادت و راه نیل به آن، ولو به صورت مجمل؛ و بالاخره، داشتن منطقی برای تصمیم گیری، از نوع ایدئولوژی، ولو ناخودآگاه. سپس گفتیم که اگر از اسلام، به عنوان ایدئولوژی دینی ما، سؤال کنید که «با دگراندیشان و مخالفان فکری چگونه باید رفتار کنیم؟»، به شما خواهد گفت که این پرسش، پاسخی یگانه و یکتا ندارد و بسته به شرایط مختلف، پاسخ سؤال شما تفاوت خواهد کرد. ممکنست در برخی شرایط، لازم باشد با مخالفان فکری خود، در کمال نرمی و مدارا رفتار کنید؛ و ممکنست لازم باشد خیلی سخت و خشن برخورد نمایید. گاهی باید با مخالفان وارد مناظره علمی شوید و گاهی باید با آنها برخورد حقوقی و قانونی داشته باشید. گاهی وظیفه شما لطف و محبت به مخالفان است و گاهی تکلیف شما تندى و خشونت با آنهاست. همه این شرایط - شرایطی که می تواند بی نهایت وسیع و گسترده باشد - در اسلام مورد توجه قرار گرفته و شما به عنوان یک مسلمان، باید در هر شرایطی، سعی کنید کاری را انجام دهید که دین شما به شما می گوید. **فقه، که از دیدگاه کسی همچون امام خمینی - علیه ربه الله الراسمة - مهم ترین و شریف ترین دانش مسلمین است، اساساً عهده دار بحث در همین زمینه هاست. کار یک مجتهد فقیه اینست که با مطالعه در منابع دینی، و با کمک استدالات منطقی و دلایل عقلانی، تکلیف شرعی یک مسلمان را در هر شرایطی تعیین نماید؛ شرایطی که ممکن است در برخی مواقع، شرایطی باشند کاملاً جدید و نوظهور.**

بنابراین، برخلاف تهمتی که لیبرال ها و سکولارها به اسلام می زنند، هیچ دلیلی وجود ندارد که بگوییم ایدئولوژی اسلامی، همیشه و در هر شرایطی، به دنبال حذف خشونت آمیز مخالفان و دگراندیشان است. دستورات اسلام، گستره ای دارند بسیار وسیع و همه جانبه. اسلام، **در کمال واقع بینی، و بسته به شرایط گوناگون، گاهی پیشقدم صلح می شود و گاهی پرچم جنگ**

را بلند می‌کند. گاهی دستور سکوت می‌دهد و گاهی از شما می‌خواهد تا فریاد بزنید. گاهی شما را به صبر و تحمل ترغیب می‌کند و گاهی تحریکتان می‌کند تا برخیزید و قیام کنید. گاهی شما را به قصاص دعوت می‌کند و گاهی از شما می‌خواهد که اگر یک طرف صورتتان را سیلی زدند، طرف دیگر صورتتان را هم، جلو بیاورید.

در قرآن، هم، آیه «قل یا اهل الکتاب» آمده و هم، آیه «قاتلوا الذین لایؤمنون»<sup>۱</sup>. هم، آیه «برائت»<sup>۲</sup> در سوره‌ای بدون بسم‌الله آمده و هم در همان سوره، آیه «وان احد من المشرکین استجارک»<sup>۳</sup>.

سنت پیامبر، هم، جنگ بدر را به یاد دارد که نوعی جنگ انتقام‌جویانه است و هم، جنگ احد را به یاد دارد که نبردی تدافعی است؛ هم، جنگ خیبر را به یاد دارد که می‌توان آنرا نبردی تهاجمی بر علیه پیمان‌شکنان یهود به حساب آورد و هم، صلح پیش‌دستانه حدیبیه را که در آغاز، برخلاف افکار عمومی عامه مسلمانان بود.

سیره امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - هم، مقاومت و صبر و در نهایت سکوت در برابر غصب خلافت را سراغ دارد، هم، نصیحت و خیرخواهی برای همان حکومت غاصب را؛ و هم در انتها، به دست گرفتن حکومت را. بعد از رسیدن به حکومت، هم، مدارا و تحمل نسبت به مخالفان و پیمان‌شکنان را شاهد بوده و هم، جنگ با آنها را. در جنگ‌ها نیز، هم،

۱) «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم/ بگو ای اهل کتاب، بشتابید به سوی کلامی که یکسان است میان ما و شما» [سوره آل عمران، آیه ۶۴].

۲) «قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق/ بجنگید با کسانی که ایمان ندارند به خدا و روز دیگر؛ و حرام نمی‌شمارند آنچه حرام کرده خدا و رسولش؛ و دینداری نمی‌کنند دین حق را» [سوره توبه، آیه ۲۹].

۳) «برائت من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین/ نفرت و بیزاری است از جانب خدا و رسولش نسبت به کسانی از مشرکان که پیمان بستید با آنها» [سوره توبه، آیه ۱].

۴) «وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلک بانهم قوم لایعلمون/ و اگر احدی از مشرکان پناهندگی خواست از تو، پس پناهش بده تا زمانی که بشنود سخن خدا را؛ سپس برسان او را به پناهگاهش. این از آن روست که آنان قومی هستند که نمی‌دانند» [سوره توبه، آیه ۶].

سختگیری نسبت به زخمی‌های لشکر معاویه را سراغ دارد و هم، آسان گرفتن نسبت به زخمی‌های لشکر جمل را.

در روش ائمه معصومین - علیهم‌السلام - هم، صلح امام‌حسن هست و هم، جنگ امام‌حسین. هم، در کنج خلوت دعا کردن‌های امام‌سجاد هست، هم، درس و بحث امامین صادقین؛ هم، زندان رفتن‌های امام‌کاظم هست و هم، قبول ولایت‌عهدی از جانب امام‌رضا.

خوب توجه می‌کنید؟ یعنی، باوجود این‌که همه معصومین - مثل یک انسان واحد - تنها یک هدف را دنبال کرده‌اند که همان اسلام است، اما در مسیر این هدف، بسته به شرایط گوناگون، هم، زندان رفته‌اند، هم، ولیعهد شده‌اند، هم، جنگ کرده‌اند، هم، صلح کرده‌اند، هم، حکومت را به دست گرفته‌اند، و هم، از قبول حکومت سر باز زده‌اند. تمام این‌ها در اسلام پیش‌بینی شده و نیز اصول و مبانی دقیقی برای تصمیم‌گیری دیندارانه در اختیار مؤمنان قرار گرفته تا در هر شرایط پیش‌بینی نشده‌ای هم، سعی کنند براساس اسلام تصمیم بگیرند؛ و این یعنی همان **اجتهاد فقیهانه**. [از رهبر عزیز انقلاب - **مفظه‌الله‌تعالی‌من‌جمیع‌الشورر** - اخیراً در این زمینه کتابی منتشر شده به نام «انسان ۲۵۰ ساله» که بسیار آموزنده و خواندنی است.]

پس، تمام حرف من اینست که هرکس، هر تصمیمی که می‌گیرد، اگر قرار باشد برای تصمیمش توجیهی عقلانی و منطقی داشته باشد، ناچار است به یک ایدئولوژی - یا دست کم، چیزی از جنس ایدئولوژی - مراجعه نماید؛ و از این جهت، هیچ فرقی میان مسلمان و کافر و لیبرال و غیرلیبرال، وجود ندارد. یک مسلمان هم، اگر بخواهد مسلمانانه زندگی کند، برای هر تصمیمی، خواه‌ناخواه باید به ایدئولوژی خودش - که از فقهش می‌تراود - مراجعه نماید. اما چنین نیست که ایدئولوژی اسلامی - بگو همان فقه - خیلی خشک و جامد، و بدون توجه به شرایط گوناگون، همیشه یک حکم واحد بدهد.

بنابراین، کسانی که می‌گویند اگر ایدئولوژی اسلامی را در صحنه زندگی اجتماعی وارد کنیم، ناگزیر به قرون وسطی باز خواهیم گشت، نه ایدئولوژی را درست فهمیده‌اند، نه اسلام را. ایدئولوژی را نفهمیده‌اند چون فکر می‌کنند بدون ایدئولوژی، می‌توان برای تصمیمات اجتماعی، توجیه منطقی آورد. اسلام را هم نفهمیده‌اند چون نمی‌دانند که اسلام، بسته به شرایط گوناگون، راه‌های متنوعی را پیش پای مسلمانان قرار می‌دهد.

آنچه گفتم، با فرض اینست که این افراد، واقعا معنای ایدئولوژی اسلامی را نفهمیده باشند. اما فرض دیگری هم ممکن است؛ و آن اینست که بگوییم: برخی افراد، معنای ایدئولوژی را می‌فهمند؛ و می‌فهمند که حتی اگر کسی بگوید نباید ایدئولوژی داشته باشیم، ناچار است این سخن خود را برپایه یک ایدئولوژی بیان کند. اما با طرح ادعای سفسطه‌آمیز ایدئولوژی‌زدایی، در واقع می‌کوشند اسلام را از ایدئولوژی ما حذف کنند و به‌جایش یک ایدئولوژی غیراسلامی را جایگزین نمایند. یعنی، درحالی که شعار ایدئولوژی‌زدایی سر می‌دهند، در واقع به‌دنبال ایدئولوژی‌زدایی نیستند بلکه به‌دنبال تغییر ایدئولوژی ما هستند.

به هر حال، چه بگوییم عده‌ای ندانسته به‌دنبال حذف اسلام از منطق تصمیم‌گیری ما هستند، و چه بگوییم عده‌ای آگاهانه این راه را درپیش گرفته‌اند، واقعیت اینست که امروز مخالفان دانا و موافقان نادان، از یک طرف، و دشمنان قدرتمندی که تا بخواهی پول و سلاح و تبلیغات در دست دارند، از طرف دیگر، دست به‌دست هم داده‌اند تا ما را از راهی که به‌گواهی همه آموزه‌های دینی، تنها راه سعادت دنیا و آخرت ماست، خارج کنند. به این همه، اضافه کنید خطاها، نقطه‌ضعف‌ها و کم‌تجربگی خود ما را؛ که دائم زمینه فشارهای بیش‌تر تبلیغاتی - و دیگر انواع فشارها را - از جانب دشمنان داخلی و خارجی، فراهم می‌کند.

در برابر این تهاجم ناجوانمردانه‌ای که از بهمن ۱۳۵۷ تا به امروز، هر روز بیش‌تر از روز قبل، ما را به‌چالش می‌کشد، دو راه بیش‌تر پیش پای ما نیست. یک راه اینست که در برابر فشار بی‌امانی که فرهنگ سکولاری و لیبرالی - از داخل و خارج - بر ما وارد می‌کند، کمر خم کنیم و آگاهانه یا ناخودآگاه، دست از ایدئولوژی دینی خود بشویم. رفتن به‌این راه، درحقیقت به‌این معناست که از تعالیم آسمانی خود دست بکشیم و به‌جای آن که بکوشیم به‌معنای واقعی کلمه، مسلمانانه زندگی کنیم، دلمان را خوش کنیم به این‌که نمازی می‌خوانیم و روزه‌ای می‌رویم و مراقب هستیم تا جایی از بدنمان نجس نشود؛ و تقریبا همین.

راه دیگر اما - مثل همه راه‌هایی که نمی‌خواهد به‌ذلت ختم شود - راه به‌ظاهر دشوارتریست. چرا می‌گوییم به‌ظاهر؟ چون من فکر می‌کنم، رفتن به‌زیر بار ذلت، تنها ظاهرش آسان است. کسانی که می‌فهمند تحمل ذلت - خصوصا ذلت فرهنگی که بدترین نوع ذلت است - چقدر زجرآور است، حاضرند هر هزینه‌ای را بپردازند تا با عزت و سربلندی زندگی کنند.

قرآن که خوانده‌اید! بنی اسرائیل، شاید عبرت‌آموزترین نمونه تاریخی از مردمانی باشند که دست از ایدئولوژی الهی خود برداشته و تسلیم ایدئولوژی دیگری - دقیقاً از جنس ایدئولوژی سکولاری - شدند. درست به همین دلیل، سرنوشت آنها چنین رقم خورد که تا ابد در ذلت و خواری بمانند: «ضربت عليهم الذلة اين ما تقفوا الا بحبل من الله و حبل من الناس و باؤ بغضب من الله و ضربت عليهم المسكنه / رقم خورد بر آنها ذلت، هر کجا که یافت شوند - مگر به واسطه ريسمانی از خدا و ريسمانی از مردم - و گرفتارند به غضب خدا؛ و رقم خورد بر آنان مسكنت و خواری»<sup>۵</sup>. [ما در مباحثمان پیرامون سوره نمل و نیز سوره طه، براساس تفسیر شریف «الميزان»، به تفصیل درباره قوم بنی اسرائیل و طرز فکری که در میان آنها جریان داشت، سخن گفته‌ایم. این مباحث را می‌توانید از سایت حلقه مطالعات فلسفه و اندیشه اسلامی پیگیری نمایید:

[http://www.halgheh.com/index.asp?page=news/whole\\_news.asp](http://www.halgheh.com/index.asp?page=news/whole_news.asp)

اگر می‌خواهیم ذلیلانه زندگی نکنیم، تنها راهش اینست که بکوشیم براساس ایدئولوژی دینی خودمان زندگی کنیم؛ نه ایدئولوژی بیگانه‌ای که به بهانه ایدئولوژی‌زدایی به خورد ما می‌دهند. این راه البته راه آسان و کم‌هزینه‌ای نیست. اما اگر مسلمانیم و به دین خود ایمان داریم، باید باور کنیم که این تنها راه درست زندگی ماست. صد البته که پیمودن این راه و تحمل دشواری‌های آن، سعادت دنیا و آخرت را برای ما به دنبال خواهد داشت.

برای پیمودن این راه چه باید بکنیم؟ در واقع، هیچ‌کار! و البته، همه‌کار! [اگر اجازه دهید، در مقاله بعد در این باره توضیح بدهم].